

رادیکالیسم زبانی در عرصه ترجمه در ایران

علی خزاعی فر

اخیراً کتابی کم حجم به نام الهیات ترجمه، والتر بنیامین و رسالت مترجم به قلم امید مهرگان منتشر شده که خواندن آن برای همه مترجمان و صاحب نظران و علاقه مندان به ترجمه در ایران خالی از فایده نیست. در این کتاب ۱۴۳ صفحه‌ای، نویسنده، ضمن اشاره به نکاتی هوشمندانه درباره وضعیت ترجمه در ایران، نظریه والتر بنیامین درباره ترجمه را شرح می‌دهد و شیوه بنیامینی در ترجمه یعنی لفظ گرائی بی حد و مرز یا، به قول نویسنده، رادیکالیسم زبانی را به عنوان شیوه درست ترجمه در شرایط سیاسی - تاریخی جامعه ایران تجویز می‌کند - شیوه‌ای که در شرایط زبانی و فرهنگی جامعه‌های دیگر شکل گرفته و هرگز، حتی در کشوری که در آن شکل گرفته، در عمل طرفداری نیافته است. نویسنده، در دفاع از این نظریه، تا آنجا پیش می‌رود که کار مترجمان و آموزش ترجمه را عبث می‌داند و حکم به تعطیلی ترجمه در معنی عرفی آن می‌دهد. پیش از بحث درباره این کتاب، لازم دیدم خلاصه‌ای از نظریه والتر بنیامین را بیاورم تا خوانندگان بهتر بتوانند بحث را دنبال کنند.

نظریه ترجمه والتر بنیامین، که، در آن، لفظ گرائی بی حد و مرزی تجویز شده، نظریه منحصر به فردی است و بر پایه نظریه‌ای درباره زبان استوار است. نظریه بنیامین درباره زبان ریشه در عرفان یهود دارد. بنیامین، پیش از آنکه مقاله معروف خود «کار مترجم» را

بنویسد، مقاله دیگری نوشته که در آن نظر خود را دربارهٔ زبان بشری و زبان الهی توضیح داده است. در آن مقاله، بنیامین میان دو ساحت بشری یعنی ساحت زبانی و ساحت فکری تمایز قایل شده است. از نظر بنیامین، مجموعه‌ای از مفاهیم کلی وجود دارد که ساحت فکری انسان را تشکیل می‌دهد. این ساحت فکری کاملاً مستقل از ساحت زبانی است. این دو ساحت با یکدیگر مربوطاند اما ساحت زبانی ساحت مفاهیم را کاملاً نمی‌پوشاند یعنی هر مفهوم لزوماً به لفظ در نمی‌آید. زبان‌های بشری همگی ناقص‌اند چون هر کدام فقط بخشی از مفاهیم را به لفظ در می‌آورند. قرابت زبان‌های بشری به این معناست که آنها همدیگر را کامل می‌کنند. همهٔ زبان‌ها به یک هدف روی دارند اما هیچ زبانی به تنهایی نمی‌تواند این هدف را تحقق ببخشد. بنا بر اعتقاد یهودیان، ابتدا در بهشت زبان کاملی وجود داشت اما، پس از خشم خداوند بر سر ماجرای برج بابل، این زبان واحد شکسته شد و هر زبان جزئی شد از آن زبان کل یا زبان پاک یا زبان الهی. هدف ترجمه نزدیک شدن به زبان پاک است. در عرصۀ ترجمه، دو زبان، که هر دو ناقص‌اند، کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. این دو زبان، که دو جزء از پازل (جورچین) زبان پاک‌اند، تصویر کامل تری از زبان پاک ارائه می‌کنند. زبان مبدأ همچون زبان مقصد زبان ناقصی است که برای کامل تر شدن محتاج ترجمه است. اما نقص هر زبان در ترجمه تحت‌اللفظی آشکار می‌گردد. وقتی دو زبان از طریق ترجمه تحت‌اللفظی مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، معلوم می‌شود که هریک از آنها عناصری از آن زبان پاک در اختیار دارد که آن دیگری ندارد. زبان‌های بشری در جریان ترجمه به یکدیگر می‌پیوندند و، به دلیل تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، یکدیگر را کامل می‌کنند. به اعتقاد بنیامین، ترجمه مطلوب ترجمه کاملاً تحت‌اللفظی و میان‌سطری کتاب مقدس است.

بنیامین، با این نظریه، جایگاه ترجمه را ارتقا می‌دهد. در نزد او، ترجمه دیگر کاری نازل و متن ترجمه متنی نازل‌تر از متن اصلی نیست بلکه ترجمه کاری است متعالی و متن ترجمه به اندازهٔ متن اصلی اهمیت دارد. به اعتقاد بنیامین، هدف ترجمه انتقال معنی نیست بلکه مترجم باید نحو و کلمات نویسنده را نظیر به نظیر به ترجمه انتقال دهد. ترجمه خوب، به نظر بنیامین، ترجمه‌ای شفاف است که متن اصلی را به درستی بنمایاند،

آن را نپوشاند، مانع درخشش نور آن نشود بلکه باعث شود زبان پاک از خلال متن ترجمه بترآود. در ترجمه، متن اصلی حیاتی نو می‌یابد. متن ترجمه به آن درجه‌ای که بتواند بر متن اصلی نور بتابد و آن را روشن کند مطلوب است و این جز با ترجمه تحت‌اللفظی به دست نمی‌آید. ترجمه بهتر لزوماً ترجمه درست‌تر نیست بلکه ترجمه‌ای است که نوعی تنش با متن اصلی داشته باشد. بدین قرار، مترجم لازم نیست خلاقیت داشته باشد. اهمیت و الوهیت کار او در این است که برده‌وار لفظ متناظر در برابر لفظ قرار دهد. به اعتقاد پنیامین، نه متن اصلی نه متن ترجمه، هیچ‌کدام، برای مخاطب خاصی نوشته نمی‌شود. هدف ترجمه انتقال معنی متن اصلی نیست. نویسنده و مترجم با یکدیگر همکاری می‌کنند تا چیزی را بیان کنند که در قدرت بیان یک زبان نیست. خواننده، با دیدن دو زبان مبدأ و مقصد در کنار یکدیگر، به زبان پاک نزدیک‌تر می‌شود.

برای آنکه نظریه پنیامین در باب ترجمه را بپذیریم، باید هدف ترجمه را از نو تعریف کنیم. در روش پنیامینی، مترجم در پی انتقال معانی و اطلاعات نیست. ترجمه برای مترجم فعلیتی با هدف «تقرّب به زبان النهی» محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد نویسنده از نظریه پنیامین رادیکالیسم زبانی آن را گرفته، مبنای عرفانی آن را رها کرده، و حرف‌های خودش را زده است. نظریه عرفانی پنیامین به زمان خاصی وابسته نیست حال آنکه نویسنده این نظریه را برای شرایط تاریخی - سیاسی کنونی ایران تجویز می‌کند. ترجمه عرفی مبتنی بر اصل معنی‌دار بودن کلمات است حال آنکه این اصل، به زعم نویسنده، اصلی بورژوازی است. سرانجام، نویسنده، برای انتقال نظریه پنیامین به جامعه کنونی ایران، نه تفسیری از وضعیت کنونی جامعه عرضه می‌دارد نه دلیل ضرورت انتقال چنین نظریه‌ای را توضیح می‌دهد و نه عواقب تحمیل چنین نظریه‌ای را بررسی می‌کند. چرا ترجمه به شیوه عرفی دیگر کارساز نیست؟ آیا جامعه فرهنگی ما به حدی رسیده که از مبادله معانی و اطلاعات بی‌نیاز شده است؟ به سخن نویسنده توجه کنید:

ولی حقیقتاً تا کی باید به ترجمه کردن ادامه داد؟ اصلاً چرا باید ترجمه کرد؟ چرا مردم خودشان زبان خارجی یاد نمی‌گیرند تا متون اصلی را بخوانند؟ باید به ضرورت آن نوع ترجمه‌ای اندیشید که، حتی اگر همگان نیز زبان‌های بسیاری را بلد باشند، باز هم ترجمه کردن عملی تعیین‌کننده و حیاتی باشد؛ زیرا، در این وضعیت، مسئله به هیچ‌رو بر سر انتقال

معنائیست. آن وقت، ترجمه کردن، در عین حال، معادلِ نوعی بازی یا سرگرمی برای سودایی هاست، بازیِ زیر هم نشانیدن کلمات، بازیِ پُر کردنِ بینِ سطورِ یک متن از زبانی بیگانه. اینجاست که رسالتِ بنیامینی مترجم به تمامی به منزلتِ رادیکال خویش دست می‌یابد: پرهیز از درافتادن به منطقی مبادله معانی. ترجمه کردن، در معنای رایج آن، به راستی کارِ طاق‌فرسا و ملال‌آوری است؛ زیرا بدین دلیل صورت می‌گیرد که عده‌ای حوصله یادگرفتن زبان خارجی را ندارند. اما ترجمه بنیامینی دقیقاً عکس این قضیه است. از آنجاکه علاقه این قسم ترجمه به هیچ رو حفظ و انتقال معنا نیست، لاجرم رسالت و دغدغه آن چیزی دیگر است؛ زیرا، برای تحقق این رسالت، بلد بودن زبان خارجی و تسلط بر فرهنگ آن (هرچند احتمالاً لازم است) کافی نیست.

امروزه اهل نظر می‌دانند که نه می‌توان تعریفی واحد از ترجمه ارائه داد که همه فعالیت‌های گوناگونی را که زیر عنوان ترجمه صورت می‌گیرد شامل شود و نه می‌توان روشی واحد برای ترجمه همه نوع متن تجویز کرد. نظریه پردازان ترجمه در طول تاریخ نظریاتِ دو روشی یا سه روشی در باب ترجمه عرضه داشته‌اند؛ به این معنی که متون را بردو یا سه نوع تقسیم و برای هر نوع روشی پیشنهاد کرده‌اند. تاریخ ترجمه پُر است از این نظریه‌های دو روشی و سه روشی (نمونه‌های آنها نظریه‌های سه روشی درآیدن و شلاپیرماخر و نظریه دو روشی پیتر نیومارک). نظریه بنیامین یک نوع متن را در بر می‌گیرد و نظریه‌ای یک روشی است. بنیامین می‌گوید بعضی از آثار دارای خصلت ذاتی ترجمه‌پذیری‌اند. منظور او از این سخن آن نیست که این آثار باید حتماً ترجمه شوند بلکه آن است که این آثار دارای اهمیت خاصی هستند که در ترجمه آشکار می‌گردد. بدین سان، رادیکالیسم زبانی مورد نظر نویسنده در مورد نوعی خاص از متن کاربرد دارد. سایر انواع متون از جمله متون اطلاع‌رسان را، که حجم عمده متون ترجمه شده را در بر می‌گیرد، اصلاً نباید ترجمه کرد چون ترجمه‌پذیر نیستند.

نظریه بنیامین اگر جاذبه‌ای دارد در مقام نظر است نه در مقام عمل. این نظریه عرفانی، که بر مبنای اعتقادی اسطوره‌ای از زبان استوار شده، نه قایل به مخاطب است، نه به وفاداری اعتقاد دارد، نه دغدغه انتقال معنی دارد، نه به محدودیت‌ها و قابلیت‌های زبان مقصد کاری دارد. این نظریه، در مقام عمل، با واقعیات دنیای ترجمه اصلاً همخوانی ندارد. یگانه فایده نظریه بنیامین در عمل جاذبه زیباشناختی آن است که در ترجمه متون

بسیار محدودی از جمله شعر نمودار می‌گردد. این نظریه را تا حدی می‌توان در ترجمه شعر یا متون مذهبی و عرفانی یا متون ادبی خاصی به کار برد یعنی در ترجمه متونی که، در آنها، «مخاطب» و «معنی» اهمیت کمتری دارند و زبان، با گرایش به آزادی و تجاوز از مرزهای عرفی، به سوی مرزهای بیگانه می‌رود و تجربه زیباشناختی نویی را در دسترس خواننده می‌گذارد. بسیاری از نظریه‌پردازان ترجمه، به ویژه آنان که از منظر ادبیات به ترجمه نگریسته‌اند، از این جنبه زیباشناختی ترجمه غافل نبوده‌اند ولی آنچه آنان پیشنهاد کرده‌اند نوعی لفظ‌گرایی کنترل‌شده با حفظ هویت زبان مقصد است نه لفظ‌گرایی بی‌حد و مرز که از نظریه بنیامین برمی‌آید. همه نظریه‌پردازان ترجمه ادبی بر آن نبوده‌اند که متن ترجمه را به گونه‌ای باید نوشت که اگر نویسنده می‌خواست به زبان مقصد بنویسد آن‌گونه می‌نوشت. حتی آنان که چنین نظری داشته‌اند، باز ترجمه متون خاصی از جمله شعر را از این قاعده مستثنا کرده‌اند و به درجات متفاوت به استقبال عنصر بیگانه رفته‌اند و از قوه به فعل در آوردن امکانات زبان خودی دفاع کرده‌اند. نظریه بنیامین، با بی‌اعتنایی به قابلیت‌های زبان خودی، به زبان بیگانه حاکمیت می‌بخشد. یکی از نظریه‌پردازان و مترجمان که نگاهی زیباشناختی به ترجمه دارد و در ترجمه‌هایش، با شوری که خشم ادبا را برمی‌انگیزد، سراغ عنصر بیگانه می‌رود فریدریش هولدرلین^۱ (۱۷۷۰-۱۸۴۳)، شاعر غنائی آلمانی است. اما حتی هولدرلین جانب زبان خودی را به کلی رها نمی‌کند. آنتوان برمن^۲، در آزمون امر غریبه، کار هولدرلین را چنین توصیف می‌کند:

قدر مسلم این است که ترجمه‌های وی [هولدرلین] با تلقی‌اش از شعر و زبان و نهایتاً آنچه «آزمون و تجربه کردن امر غریبه» می‌نامد بستگی تام دارد. درست مثل لوتر، او از لایه‌های معنایی قدیمی و البته شفاهی زبان آلمانی استفاده می‌کند تا زبانیت (Sprachlichkeit) را در آلمانی بازسازی کند. او چاره را در رفتن به سراغ گویش مادری و کلاً زبان طبیعی و امکانات آن می‌بیند و البته، از سوی دیگر، تأثیرپذیری از زبان یونانی در تمام سطوح، از عروض و واژگان و دستور گرفته تا حتی گریته‌برداری تا آنجا که می‌شود گفت زبان شعری هولدرلین بر مبنای حرکتی دوگانه استوار است: یکی به سمت ریشه، به سمت زبان طبیعی؛ دیگری تصاحب و

1) F. Hölderlin

2) A. BERMANN

خودی کردن زبانیت یک زبان غریبه یعنی یونانی... برای او، ذوب بی واسطه در هر کدام از دو قطب خودی و بیگانه خطر نیستی را به همراه دارد.^۳

اگر مترجم رسالت بینامینی خود را به انجام برساند، در این صورت، دیگر کارش خلّاقیت نمی طلبد بلکه کافی است لفظ در برابر لفظ بگذارد و کتابی را برای ترجمه انتخاب کند که به سادگی تن به ترجمه روان ندهد. اگر ترجمه برای خواننده قابل درک نیست، اهمّیت ندارد؛ چون نه متن برای خواننده به خصوصی ترجمه شده و نه اصلاً هدف ترجمه انتقال معنی بوده است.

بینامین سخنانش را در زمانی گفته است که حتّی فکر ترجمه ماشینی به ذهن کسی خطور نکرده بود. اگر رسالت مترجم گذاشتن لفظ نظیر در برابر لفظ باشد، اصلاً دیگر نیاز به مترجم نیست چون ماشین های ترجمه این کار را به خوبی انجام می دهند و هر چه قدرت تجزیه و تحلیل زبانی برنامه ترجمه ماشینی ضعیف تر باشد نتیجه کار به خواسته بینامین نزدیک تر است؛ چون لفظ گرائی افراطی که بینامین پیشنهاد می کند، به اصطلاح، «حَدِّ یَقِیف» ندارد یعنی مترجم نمی داند مرز میان دو زبان را چگونه رسم کند. نویسنده الهیات ترجمه هم ظاهراً به حدّی قایل نیست یا اگر هست آن را تعیین نکرده است. ایشان به شیوه ترجمه سروش حبیبی اشاره کرده و می گوید: «زبان ترجمه حبیبی واجد رگه هایی از رادیکالیسم زبان و اولویت بخشیدن به زبان بیگانه است» اما بعد بر او خرده می گیرد و می گوید:

در تلاش او تناقضی به چشم می خورد که باعث می شود نهایتاً او نیز هوادار حفظ سنت زبانی باشد: حبیبی پیشنهاد می کند که از توانایی ها و پتانسیل های زبان فارسی برای رساندن سایه روشن ها و لحن آثار ادبی خارجی کمک بگیریم. او خود همین کار را کرده است اما، در هر مورد، نمونه یا تضمینی از متون کلاسیک فارسی آورده تا بدین ترتیب فرم استوار و بعضاً عجیب زبان ترجمه ای خویش را مشروعیت بخشد. شکی نیست که حبیبی مترجمی توانا و صاحب نثری درخشان است اما نفس تو سل تام و تمام او به سنت زبانی رادیکالیسم نسبی او را کمرنگ می کند. (ص ۸۸-۸۹)

۳) این پاره، که عیناً از الهیات [ظاهراً معادل ناشیانه ای برای متافیزیک] ترجمه (ص ۸۵) نقل شده، خلاصه فشرده ای از فصل «هولدرلین» در آزمون امر غریبه است که انوشیروان گنجی پور تهیه و آن را در اختیار آقای مهرگان قرار داده است.

نویسنده رادیکالیسم زبانی حبیبی را می‌ستاید اما، چون حبیبی برای رادیکالیسم زبانی خود حدی قایل است و آن زبان فارسی است، کار او را کم‌ارزش می‌داند. به اعتقاد نویسنده، کار حبیبی وقتی با ارزش است که زبان فارسی را با قواعد واژگانی، نحوی، و معنایی زبان خارجی بنویسد نه با قواعد زبان فارسی.

من نظریه پیامین را در مورد ترجمه برخی متون تا آنجا منطقی و پذیرفتنی می‌بینم که رادیکالیسم زبانی آن قابل تعریف و قابل تحدید باشد و مرزهای آن را زبان مقصد تعیین کند. البته زبان فارسی، مثل هر زبان دیگری، دارای امکانات بالقوه‌ای است که در عرصه ترجمه توان بیان آن را افزایش می‌دهد ولی این توان بالقوه در جایی به پایان می‌رسد به طوری که می‌توان گفت که از آنجا به بعد متن دیگر فارسی نیست و، از همان جا که متن غیرفارسی می‌شود، ترجمه معنی خود را از دست می‌دهد چون ترجمه یعنی انتقال متنی از یک زبان به زبانی دیگر نه انتقال متنی از یک زبان به یک زبان ثالث. اگر ما به راستی معتقدیم که مترجم باید متن را از یک زبان به یک زبان ثالث خودی انتقال دهد، در این صورت بر این کار باید اسم دیگری بگذاریم و، به مقتضای آن، خصوصیات و خصایص دیگری قایل شویم.

چنان‌که گفته شد، «رادیکالیسم» زبانی، هرگاه مقید به قیود زبان خودی باشد، در ترجمه شعر و برخی متون ادبی که در آنها مخاطب و معنی از درجه اهمیت کمتری برخوردارند نه تنها کاربرد دارد بلکه روش برتر نیز به حساب می‌آید. اما این گونه کاربرد زبان خودی با ترجمه مکانیکی الفاظ به دست نمی‌آید بلکه مترجم، که مجبور است حداقل لفظ را به کار برد و صورت‌های غیرمعمول بیان را تجربه کند، باید بیش از یک مترجم معمولی بر زبان خودی مسلط و با قابلیت‌های بالفعل و بالقوه آن آشنا باشد. کار این مترجم بسط قابلیت‌های زبان خودی است و این بسط درون‌زبانی است. کاری که نویسنده پیشنهاد می‌کند بسط برون‌زبانی یعنی بسط تحت تأثیر زبان متن اصلی است که به خلاقیت نیازی ندارد. اگر مترجمی بر زبان خودی مسلط باشد، با بسط درون‌زبانی هم می‌تواند تا حد بسیاری به متن اصلی نزدیک شود و متن ترجمه را چنان بنویسد که تک تک کلمات نظیر کلمات متن اصلی باشد. نمونه چنین ترجمه‌هایی در زبان فارسی کم نیست. خود نویسنده هم نمونه‌ای از آن را نقل کرده که در زیر می‌آوریم. در اینجا

نویسنده دو ترجمه بنیامینی و غیر بنیامینی از شعری از والاس استیونز^۴ را نقل کرده و، در چارچوب نظریه بنیامین، ترجمه بنیامینی خود را ترجیح داده است.

One must have a mind of winter/ to regard the frost and the boughs/ Of the pine trees crusted with snow;/ And have been cold a long time/ To behold the junipers shagged with ice/ The spurs rough in the distant glitter/ Of the January sun; and not to think/ Of any misery in the sound of the wing/ In the sound of a few leaves/ Which is the sound of the land/ Full of the same word/ That is blowing in the same bare place/ For the listener, who listens in the snow/ And, nothing himself, beholds/ Nothing that is not there and the nothing that is.

ترجمه بنیامینی نویسنده از شعر (نویسنده می گوید: «در ترجمه زیر، تا آنجا که مرزهای زبان اجازه می دهد، به تحت اللفظیت وفادار می مانیم.»):

یکی باید بدارد یک ذهن از زمستان/ به نگریستن یخبندان و شاخه ها/ از درختان کاج پوشیده با برف؛/ و بدارد بوده سرد یک دراز زمان/ به نظاره کردن سروهای کوهی از یافتاده با یخ/ صنوبرها پست و بلند در آن دورادور درخشش/ از ژانویه آفتاب؛ و نه به آندیشیدن/ از هر فلاکت در صدا از باد،/ در صدا از یک چند برگ ها،/ که هست صدا از سرزمین/ پُر از همان باد/ که هست وزان در همان برهنه مکان/ برای شنونده، کو می شنود در برف،/ و، هیچ خودش، نظاره می کند/ هیچ که هست نه آنجا و هیچی که هست.

ترجمه غیر بنیامینی از یوسف اباذری:

آدمی را ذهنی از زمستان باید/ تا یخبندان را ببند و شاخه های کاج را/ در پوششی از برف؛/ و دیرزمانی باید که سرد بوده باشد/ تا سرو کوهی را ببند که آویزی از یخ بسته/ و صنوبر را که برق زند آشفته به زیر/ آفتاب دوردست زمستان؛ و نیندیشد به هیچ/ عسرتی در صدای باد،/ در صدای برگ هایی چند،/ که صدای زمین است/ انباشته از همان باد/ که می وزد در همان جای بی بر/ از برای آن شنوده ای، که می شنود در برف و،/ خود هیچ، نمی ببند چیزی را که آنجا نیست و/ می ببند هیچی را که آنجاست.

نویسنده، در چندجا، به نظریات مراد فرهادپور در باب ترجمه اشاره می کند، از جمله در صفحه ۱۶ می گوید:

مراد فرهادپور اولین کسی بوده که در باب ترجمه «فکر» کرده است. اولین کسی که در مورد

تجارب و اندرزهایش برای «مترجمان جوان» نوشته بلکه در مورد تجربه انضمامی ترجمه کردن در وضعیت کنونی تأمل کرده است. (تأکیدها از نویسنده است.)

و نیز در صفحه ۱۸ می‌گوید:

این دو متن [دو مقاله‌ای که فرهادپور در باب ترجمه نوشته] حقیقتاً یگانه دستاورد تئوریک روشنفکر ایرانی در باب ترجمه در مقام سویه اصلی وضعیت تاریخی - سیاسی موجود است. به هر حال، فرهادپور ظاهراً تنها سخن‌گوی این معاک است؛ زیرا تنها کسی است که ترجمه را به‌عنوان نام یک شکاف درک کرده است و نه‌مانده‌ای برای پرکردن حفره‌های نظام معرفتی موجود. بحث درباره حرف‌های مراد فرهادپور را باید به مقاله‌ای دیگر وا گذاشت تا در اینجا شهید نشود. ولی، در این تعریف نویسنده و حرف‌هایی که چند جا در کتاب در مورد افرادی غیر از آقای فرهادپور گفته، نکته‌ای نهفته است. نمی‌دانم آقای فرهادپور هم با این تعریف موافق است یا نه؛ اما نویسنده توجه نکرده که درباره ترجمه از جهات گوناگون گفت‌وگو کرده‌اند و می‌کنند. درست است که امروزه ترجمه صاحب پیدا کرده و از مسائل نظری و عملی ترجمه در حوزه نسبتاً وسیعی به نام مطالعات ترجمه بحث می‌شود اما، هم در گذشته و هم در حال حاضر، محققانی از حوزه‌های متعدد به ترجمه نظر کرده‌اند و درباره آن نظر داده‌اند و نظریه پرداخته‌اند. نگاهی به تاریخ نظریات ترجمه نشان می‌دهد که این نظریات از حوزه‌های تحقیقی بسیار متفاوتی از جمله مذهب، ادبیات، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه، زبان‌شناسی، و آموزش سرچشمه گرفته‌اند.

حال اگر کسی بیاید و بگوید هر کس از هر منظری هر حرفی درباره ترجمه زده بی‌اعتبار است چون در ترجمه باید فقط از این یا آن منظر سخن بگوییم، حرف او چه حکمی دارد؟ ما در مجله مترجم بارها گفته‌ایم که ترجمه ابواب جمعی هیچ حوزه خاصی نیست بلکه محل تقاطع علائق متفاوت محققان رشته‌های گوناگون است و همه می‌توانند از منظر رشته خود پرتوی بر ترجمه بیفکنند و ماهیت پیچیده آن را روشن سازند. با آنکه این را ما بارها به‌صراحت گفته‌ایم، نمی‌دانم چرا کسانی تلاش دارند کار ما را بی‌ارزش جلوه دهند. ما، در مجله مترجم، درباره ترجمه، سخنان بسیاری گفته‌ایم و می‌گوییم. حتی، درباره وضعیت کنونی ترجمه در ایران و رابطه ترجمه با زبان و فرهنگ نیز، فراوان گفته‌ایم و شنیده‌ایم. اما موضوع اصلی مجله ترجمه ادبی است و چون آن را، از شماره اول، مجله‌ای آموزشی اعلام کرده‌ایم، طبعاً با آموزش ترجمه و مسئله درست و غلط سروکار داریم و برای این کار هم

معیارهایی اختیار کرده‌ایم که مهم‌ترین آنها خود زبان فارسی است. برخی کم‌لطفی می‌کنند و طوری از آموزش ترجمه یاد می‌کنند که انگار آموزش ترجمه و دفاع از زبان فارسی و اختیار معیارهایی برای درستی یا نادرستی و خوبی یا بدی ترجمه کاری نادرست و حتی خلاف اخلاق و خلاف رفتار علمی است. یکی از مجلاتی که تصادفاً آن هم به موضوعات نظری می‌پردازد، در اولین شماره خود و نیز در شماره‌های بعدی، به خوانندگان خود می‌گوید که شانس اجل از آن است که مطلبی درباره چگونگی ترجمه کردن به چاپ برساند. امروزه مسلم شده است که دوره پلاتنی نظریه ترجمه به آلمان قرن نوزدهم برمی‌گردد و، در همه نظریاتی که در این دوره مطرح شده، بحث چگونگی ترجمه کردن مطرح بوده است. اصلاً نظریه برای عمل است نه برای نظریه. در الهیات ترجمه نیز، نویسنده، با لحنی حاکی از کم‌لطفی، از آموزش ترجمه سخن می‌گوید. به بعضی از جمله‌های نویسنده توجه کنید:

این مجموعه [شماره ویژه مجله پل فیروزه] را، برخلاف انبوه شماره‌های برخی مجلات تخصصی ترجمه در ایران، باید کوششی برای فکر کردن به ترجمه در مقام مسئله‌ای تاریخی و فلسفی دانست و نه صرفاً توصیه‌هایی برای ترجمه «خوب». (ص ۱۶)

بیراه نیست اگر بگوییم که همه نوشته‌های چند دهه اخیر در ایران در باب ترجمه، به استثنای دو متن مراد فرهادپور، چیزی نبوده است مگر تلاشی محافظه‌کارانه و بیگانه‌ستیز برای پاسداری از زبان فارسی و یافتن بهترین معادل‌ها برای فارسی کردن انگلیسی یا فرانسوی یا آلمانی یا روسی. (ص ۱۲۳)

نویسنده جوان، با قرار دادن برخی کلمات و عبارات در میان دو هلال (مثل «بزرگان ترجمه») و تأکید بر آنها، به نحوی تحریک‌آمیز کم‌لطفی خود را نسبت به بزرگان ترجمه نشان می‌دهد. او اظهار نظرهایی از رضا سیدحسینی، نجف دریابندری، صفدر تقی‌زاده، و کامران فانی را نقل می‌کند و می‌گوید: «وجه مشترک همه این دیدگاه‌ها تأکید بر حفظ تمامیت ارضی [کذا] زبان فارسی و تلاش برای هضم و جذب تام و تمام زبان بیگانه در ساختار و نحو زبان مادری است» (ص ۱۲۷). تذکر من به نویسنده جوان این است که دفاع از زبان مادری در عرصه ترجمه خود یک نظریه است و به اندازه هر نظریه دیگر اعتبار دارد. این نظریه حتی امروزه نظریه غالب در کشورهای انگلیسی‌زبان به حساب می‌آید حال آنکه قدرت بالفعل زبان انگلیسی، در مقایسه با زبان فارسی، بیشتر است و این زبان در عرصه ترجمه کمتر آسیب می‌بیند. خود شما هم، آن‌گونه که نوشته‌اید، تجربه‌ای در ترجمه دارید و مقاله

«رسالت مترجم» بنیامین را ترجمه کرده‌اید. اما شما این مقاله را به روش بنیامینی ترجمه نکرده‌اید بلکه آن را یک بار ترجمه کرده‌اید و از تحت‌اللفظی بودن و نامفهوم بودن آن ناراضی بوده‌اید و دو باره و سه باره آن را ترجمه کرده‌اید تا به زبانی «درست‌تر و مفهومی‌تر» دست یابید. آیا واقعاً از روش غیربنیامینی خود در ترجمه این مقاله عدول کرده‌اید و اگر می‌خواستید دوباره آن را ترجمه کنید، به شیوه بنیامینی ترجمه می‌کردید؟

غرض اینکه درباره ترجمه می‌توان از منظر فلسفه یا هر منظر دیگر سخن گفت و در عین حال، ترجمه را آموزش هم داد. این دو منافی یکدیگر نیستند. تلاش‌هایی که در هر حوزه صورت می‌گیرد ارزشمند است. به کار و زحمت دیگران احترام بگذاریم تا به کار و زحمت ما احترام بگذارند.

انتقال نظریه‌های غربی به جامعه ایران کار ساده، وسوسه‌انگیز، و روشنفکرانه‌ای به نظر می‌رسد اما نخست باید اطمینان حاصل کرد که این نظریه‌ها در جامعه ایران جواب می‌دهند. انتقال نظریه‌ای که در جامعه‌ای با مختصات زبانی، فرهنگی، تاریخی و اجتماعی دیگری و در پاسخ به یک سلسله نیازهای دیگر و در چارچوب ایدئولوژی دیگری شکل گرفته به جامعه‌ای که فاقد آن مختصات است معضلی بر معضلات می‌افزاید. از آن گذشته، هر نظریه‌ای را باید به‌درستی تحلیل و هضم کرد و به نتایج و عواقب آن اندیشید. چنان‌که بارها گفته‌ایم، در حال حاضر، در ایران محتاج نظریه‌ای در باب ترجمه هستیم اما این نظریه باید مبتنی بر تحلیلی منطقی، همه‌جانبه، و واقع‌گرایانه از کلیه عناصر دخیل از جمله فرهنگ، ادب، و زبان فارسی باشد. نظریه‌ای که بر چنین تفسیری استوار نباشد چه ارزشی دارد؟ نویسنده الهیات ترجمه باید با زبانی روشن‌تر دلایل تاریخی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، زبانی، و ادبی بیشتر و قانع‌کننده‌تری ارائه دهد تا بتواند تجویز روش غیرمعارف رادیکالیسم زبانی در عرصه ترجمه را توجیه کند. به نظر می‌رسد این کتاب پیش از موعد تولد یافته است. نویسنده می‌توانست با فراغت بیشتری در سخنانش تأمل کند و کتاب را در وقت خودش منتشر سازد. با این حال، از ایشان تشکر می‌کنیم که، با نوشتن این کتاب، فرصتی برای تأمل بیشتر در باب ترجمه در اختیار راقم این سطور و دیگران قرار داده‌اند.

